



۲۰۱۸/۰۳/۰۸

هلينه ملكيار

پرتو حق: زن از دید مولانای بلخ

یادداشت ناشر:

این نوشته زیباتر، متین و پرمحتوا چندین سال قبل در ۲۰۱۲ از قلم رسا و دانش توانای بی بی هلینه جان ملکیار دختر اصیل افغان و عاشق افغانستان، صفحات کاغذ را زیبایی بخشیده، به مناسبت تجلیل از روز جهانی زن، و در باره زن از دید مولانا جلال الدین محمد بلخی تحریر شده بود و از طرف من و توسط من در وبسایت افغان جرمن نشر شده بود. الحمدلله که آنرا چون گل خوش بویی در آرشیف های شخصی ام نگهداشته بودم و افتخار دارم این گنجینه هنر و دانش را با تشکر و سپاس از محترمه هلینه جان ملکیار، دوباره در وبسایت "آریانا افغانستان آنلاین" نشر میکنم. ولی احمد نوری

پرتو حق: زن از دید مولانای بلخ به مناسبت روز جهانی زن

روز جهانی زن بار دیگر فرا می رسد و حقا که دست آورد های ملموس زن افغان در دهه اخیر در خور تجلیل است. بنیادی ترین پیروزی برای زن افغان قانون اساسی افغانستان است که با همه خلاء ها و تضاد هایش، در بخش حقوق زن، قانونی است بینظیر در تاریخ این کشور و بین قوانین اساسی کشورهای منطقه. اما نهادهای کامل نص و روحیه این قانون زمان بر است و مستلزم تداوم مسیری است که در قانون اساسی کشور تسجیل شده است.

این تداوم مسیر سه اصل عمده را ایجاب می کند:



هلينه ملكيار در حال رأی دادن در کابل

عقیده صادقانه اسلامی به آنچه خالق مرد و زن مقدر می بیند (و تعبیر مکرر نشده با سیاست از احکام الهی)، عقلانیت و دید عملی (ضرورت مبرم به توانمند سازی و اشتراک همه اعضای جامعه در بهبود آن) و باور راسخ به بشریت و حقوق حقه انسان ها.

امسال، در آستانه بزرگداشت از زن، ملت افغانستان با تهدید بزرگی مواجه است. این خطر مبرم به طور عموم متوجه بسیاری از دست آورد های مادی و معنوی دهه اخیر می باشد. به طور خاص، طی سال هایی که در پیشرو

داریم، بیم این می رود که زنان افغانستان که اندکی بالاتر از نصف نفوس این کشور را تشکیل می دهند، بار دیگر قربانی سیاست های قدرت طلبی و وسیله ای در معاملات بزرگ، ولی مکتوم دولتمردان و سیاسیون گردند.

در موارد حقوق زن، سابقه و فرهنگ نقش زن در جامعه و اهمیت حضور فعالانه زنان در پیشرفت کشور بسا مقالات و گزارش های معتبر سالانه به نشر می رسد. این بار، بیابید زن را از زاویه معنوی دیده و درنگی داشته باشیم بر ارزش زن در فرهنگ دیرینه و ژرف تصوف.

به جز کوه فکرائی که توان درک روحیه دین را ندارند و شریرائی که خواستی فراتر از منافع شخصی در سر نمی پروراند، اکثر افغان ها، چه دانشمندان و چه هم عوام، صوفی مشرب و یا حد اقل متمایل به دید تصوفی اند و به روحانیت، ارزش های معنوی و بخصوص به عارفان و صوفیانی چون مولانا جلال الدین بلخی ارج می گذارند.

اگر به الگویی بپردازیم که سالار معنویت و پویای حق، مولانا، به ما به میراث گذاشته است، واقعیت های جالبی را درخواهیم یافت.

مولانا جلال الدین در سال ۱۲۰۷م در مربوطات بلخ تولد شد و با خانواده اش به قونیه مهاجرت کرده در همانجا به تاریخ ۱۷ دسمبر سال ۱۲۷۳م. دنیای فانی را وداع گفت. ولی، هشت سده پس از بازگشت مولانا به "اصل خویش"، این فرزند بلخ و قونیه مبدل به یک پدیده جهانی گشته و غربیان تشنه معنویت در اروپا و امریکا به پیام های فرا فرهنگی، فرا نژادی، فرا جنسیتی و فرا زمانی وی رو آورده اند.

کتاب های زیاد و مقالات بیشماری در مورد مردان در زندگی مولانا نوشته شده اند. به گونه مثال، همه می دانند که بهالدین ولد، پدر مولانا، عالم دین، فقیه و روحانی صاحب نفوذی در بلخ بود که پس از مهاجرت به اناتولیه، در سال ۱۲۲۸م، سلطان سلجوق، علاءالدین کیقباد، وی را به ریاست مدرسه قونیه گماشت. وظیفه ای که بعد از درگذشت پدر، به جلال الدین ۲۵ ساله تعلق گرفت و پس از او به پسرش، سلطان ولد.

اینرا هم می دانیم که طی یکی از سفرهایش به دمشق، در سنه ۱۲۴۴م، مولانا با شمس تبریزی، آشنا شد که این آشنایی در جهان بینی و درک او از روحانیت و عشق مقدس، انقلابی برپا کرد و جلال الدین را به مولای بزرگ و جاودانی که امروز می شناسیم مبدل ساخت.

در مورد صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی، دو مرد دیگری که در زندگی و عرفان مولانا نقش های مهمی داشتند نیز بسیار نوشته اند.

و اما در مورد زنانی که در پیرامون او بوده اند و زن از منظر مولانا چه می دانیم؟

عده ای از داستان های مثنوی نشان می دهند که در پیروی از احکام خداوندی در قبال تساوی زن با مرد در امور عقیده، تقوا و روحانیت، مولانا نیز به زنان متقی و خداجو ارج گذاشته و به تاسی از سوره اعراف، آیت ۱۸۹، می گوید:

"گرچه یک جنس اند مرد و زن همه"

(مثنوی، دفتر دوم، ۱۷۴۱).

سپس، در داستان مرد بدوی و استغفار همسرش، از ضرورت مرد به زن سخن گفته می‌افزاید که حتی حضرت پیغمبر (ص) که همه به گفتار وی نیازمندیم، از این ضرورت بری نبود و به سخنان آرامش دهنده بی بی عایشه صدیقه نیاز داشت (مثنوی، دفتر اول، ۲۴۲۸):

آنکه عالم مستِ گفتش آمدی

کلمینی یا حُمیرا می زدی

و اما «جلال الدین» سرشت برتر زن را در پایان همان داستان (۲۴۳۳) چنین بازگو می‌نماید:

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان غالب آید سخت و بر صاحب دلان

ز آنکه ایشان تند و بس خیره روند باز بر زن جاهلان چیره شوند

و بالاخره معنویت زن را چنان با شور استقبال می‌کند که او را از نماد همیشگی اش بیرون آورده و "پرتو حق" و "خالق" می‌خواند (مثنوی دفتر اول، ۲۴۳۷):

پرتو حقست آن معشوق نیست

خالق است او گویا مخلوق نیست

اینجاست که باید پرسید:

چه باعث شده بود که مولانا اینچنین نظری در مورد زن داشته باشد و آن زنانی که اندیشه او را شکل داده بودند، کی‌ها اند؟

می‌دانیم که نام مادرش مؤمنه خاتون بود. بعضی منابع نسب مؤمنه خاتون را از دودمان خوارزم شاهیان می‌دانند، اما استناد قابل قبولی بر این امر موجود نیست. اگر چه در مورد شخص مؤمنه خاتون در تذکره‌ها جزئیات چندانی پیدا نمی‌شود، اما تذکره نویسانی که در مورد موعظه‌های بهاء‌الدین ولد، پدر مولانا نوشته‌اند می‌گویند که وی به اهمیت زن ارزش به‌سزایی قایل بود. مثلاً آمده است که بهاء‌الدین در ختم یکی از موعظه‌هایش در مورد خلق شدن انسان به شاگردان و مریدانش گفته بود که:

زن عامل درک نمودن ذات الهی و رسیدن به ولایت است. اثر معنوی او، معاریف، مملو از تشبیهات و تصاویری است که در آنها زن به عنوان مرکز خلق و تغذیه انسانیت جلوه داده می‌شود. همچنان آمده است که او اکثراً از صفات عالیه مؤمنه خاتون یاد می‌نموده و می‌گفته که در حضور همسرش ولایت را احساس می‌کرده است. پس بعید نخواهد بود اگر فرض کنیم که اساس نظریه مولانا در مورد زن از پدر به او به میراث مانده بود.

تأثیر زن دیگری که در ماحول خانواده مولانا می‌زیسته نیز ثبت تاریخ است. او زنی بود از سمرقند که شوهرش از مریدان پدر مولانا بود و قبل از مهاجرت خانواده از بلخ فوت شده بود. این بیوه و فرزندانش با بهاء‌الدین ولد و خانواده و شماری از مریدان وی به قونیه آمده بود و دخترش، گوهر خاتون، با مولانا ازدواج کرده بود. تذکره نویسان مولانا،

او را کِرا خاتون بزرگ می نامند و می نویسند که مولانا به حکمت او بسا حرمت می گذاشت. سلطان ولد، پسر مولانا و نواسه کِرا خاتون بزرگ می نویسند که سال ها قبل از شناختن شمس، مولانا رقص سماع را از کِرا خاتون بزرگ آموخته بود.

فاطمه خاتون، همسر سلطان ولد و عروس مولانا زن دیگری است که مؤرخین از آن یاد می کنند. احمد افلاکی می نویسد که مولانا محبت و احترام زیادی به عروسش، فاطمه خاتون، داشت و شخصاً به تعلیم وی پرداخته بود. باید یاد آور شد که فاطمه خاتون دختر صلاح الدین زرکوب بود. به گفته افلاکی، مولانا او را منبع سخاوت و برکت به بشریت می دانست و هرگاه اختلافی بین فاطمه و شوهرش به میان می آمد، مولانا جانب عروسش را گرفته پسرش را به مهر و احترام به همسرش هدایت می کرد.

کِرا خاتون دیگری که در زندگی مولانا آمد، بیوه ای بود با دو فرزند که پس از فوت گوهر خاتون، به ازدواج مولانا درآمده بود. در مناقب العارفین آمده است که کِرا خاتون زنی بود با شخصیت برجسته و قوی که نه تنها مولانا بلکه مریدانش نیز به وی حرمت قایل بودند.

روایت شده است که مولانا عناوین مرتاضه و عارفه را به نواسه هایش، مطهره خاتون و شرف خاتون عطا کرده بود. آنها دختران سلطان ولد و فاطمه خاتون بودند. مریدان مولانا عقیده داشتند که این دو دختر صاحب ولایت بودند. علاوه بر اعضای خانواده، تذکره نویسان نام های زنان دیگری را نیز در پیرامون مولانا ثبت کرده اند که روابط معنوی آنان با مولانا و طرز برخورد وی با آنان در خور مکث است.

در جمع مریدان جلال الدین در قونیه شماری از زنان صوفی موجود بود. او به یکی از آنان به اسم فخرالنساء خاتون عنوان "ولیه کامله" تفویض نموده بود. روایت است از آنجایی که مولانا باور داشت که این زن به والاترین مقام روحانیت رسیده است، وی با فخرالنساء راز های معنوی و تجارب الهی خویش را در میان می گذاشت.

در باب اینکه مولانا در عبادت زن و مرد را به یک چشم می نگرست و در اختلاط هر دو در محافل سماع ممانعتی نمی دید، روایات زیادی است. در باره نسیم خاتون، زن صوفی کیشی از مریدان مولانا آمده است که روزی نسیم خاتون خواست در خانه اش محفل سماع برپا نماید. به خاطری که او زن ناداری بود، بدان شد که چادرش را بفرودش و از پول آن مخارج محفل را بپردازد. مولانا از جریان مطلع گشته و فوراً مصارف محفل را پرداخته و در خانه نسیم خاتون سماع را رهبری کرد.

ولی، مشهور ترین مرید مولانا گرجی خاتون، زن سلطان غیاث الدین کبخسرو بود. او یکی از با قدرت ترین ملکه های دربار سلجوق اناطولییه به شمار می رفت و مولانا او را "فخرالخوانین" خطاب می کرد. گروهی از زنان اشرافی که همه مریدان مولانا بودند، به دور ملکه گرجی خاتون جمع شده بودند. آمده است که این خانم ها روز های جمعه اجتماع می کردند و مولانا به ایشان موعظه نموده محفل سماع شان را رهبری می نمود.

با اینکه مولانا به خاطر مجالس و عظ و سماعی که در آنها حضور زن و مرد را یکسان می پذیرفت، مورد انتقاد بعضی از صوفیان هم عصرش قرار داشت، به آنها وقعی نگذاشته و آن طالب حق، مدام به زنان روحانی کیش و پویای خدا حرمت می گذاشت.

و بالاخره نباید تأثیر عمیق زن دیگری را بر روان و تصوف مولانا نادیده گرفت. آن زن رابعه العداویه، صوفی شهیر بصره است که در قرن ۸ میلادی می زیست و اولین کسی است که عشق الهی بدون قید و شرط را محور راه تصوف قرار داده بود. این همان نوع عشقی است که مولانا، چهار سده بعد از رابعه، آنرا به حد کمال آن رسانید و در خلال بیش از ۳۰ هزار بیت غزل و ۲۶ هزار بیت مثنوی چنان زیبا و پر جذبه بیان کرد که تا اکنون بینظیر باقی مانده است.

اگر بخواهیم از مولانا، آن فرزند بلخ، که امروز وسیله معنویت جهان است، درس موزون به شرایط زمان خود بگیریم، شایسته خواهد بود تا مقامی را که او به زن قایل شده بود سرمشق قرار داده و زن افغان را که بار دیگر در تاریخ پر تلاطم این کشور مورد تهدید قرار گرفته است، حمایت نماییم و نگذاریم او بار دیگر قربانی معامله های سیاسی گردد. نباید اجازه دهیم که دستبرد در قانون اساسی افغانستان رخ دهد، چه اینکار یقیناً بازگشت موقف زن را به دوره جاهلیه به دنبال خواهد داشت. و نباید سخنان مولانا جلال الدین را فراموش کنیم که می گفت:

پرتو حقست آن معشوق نیست

خالق است او گویا مخلوق نیست

۲۰۱۲/۰۳/۰۸

پایان